

مؤلفه‌های زیبایی در تعابیر قرآنی*

محمد جواد اسکندرلو**

چکیده

قرآن کریم قانون اساسی و معجزه خاص نبی مکرم اسلام به شمار می‌رود. اعجاز قرآن کریم، وجوه و ابعاد گوناگونی دارد. یکی از مهم‌ترین آن‌ها جنبه بی‌نظیر ادبی و بیانی آن است. این کتاب و حیانی به منظور انتقال پیام پروردگار متعال از شیوه‌ها و اسلوب‌های مختلفی بهره گرفته، به گونه‌ای که آیات قرآن را برای مخاطبان و مراجعه‌کنندگان خود بسیار جذاب و دلنشین و شیرین ساخته است. در این مقاله برجسته‌ترین ویژگی‌های ادبی و مؤلفه‌های زیبایی در تعابیر قرآنی با روش توصیفی، تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است که اهم موارد آن عبارت‌اند از: واژه‌ها، تصویرپردازی (تشبیهات، تمثیلات و استعارات)، لف و نشر مرتب، لف و نشر مشوش و بازگشت، نشان دادن عام به جای خاص، استفاده از یک فعل در دو معنا، تغییر ترتیب قابل پیش‌بینی آیه و کنایه‌ها. مهم‌ترین دستاورد علمی مقاله پیش رو این است که قرآن دارای گنجینه‌ای غنی از ویژگی‌های ادبی است که بیان، ابلاغ و برجسته‌سازی مضامین و محتوای قرآن را ممکن و میسر ساخته و در جذب مخاطبان خود بسیار تأثیرگذار بوده است.

کلید واژه‌ها: ویژگی‌های ادبی قرآن، واژه‌های منفرد، تصویرپردازی، لف و نشر مرتب

و مشوش، کنایه‌ها.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۶/۱۶، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۱۲/۲ - سطح مقاله: علمی، پژوهشی.

** استاد گروه علوم قرآن دانشکده علوم قرآن و حدیث جامعه المصطفی العالمیه/

بررسی ادبی قرآن بر این پرسش بنیادین متمرکز است که قرآن کریم چه قالب و صورتی و یا چه زبان و سبک و ساختاری را برای انتقال پیام و محتوایش و برای انتقال جهان بینی، ارزش ها و قوانین اش به کار گرفته است؟ کاربرست زیباترین جنبه های ادبی در آیات مختلف قرآن در مقام ابلاغ پیام الهی شاهکار هنری قرآن و اعجاز بیانی این کتاب آسمانی قلمداد می گردد. در این مقاله به جای محتوای کلام قرآن، بر سبک و چگونگی بیان مطالب تأکید می شود.

وجه ادبی قرآن از دیرباز به شکل های گوناگون بررسی شده است، اما به طور کلی بستر و زمینه این نوع مطالعات بیش از آنکه ادبی باشد، صبغه کلامی یا تعلیمی داشته است. نقطه آغاز بیشتر آثار مرتبط با این موضوع، تحدی قرآن در برابر کافران است که اگر آنان در منشأ الهی یا خاستگاه پیدایش آیات و سُور قرآن تردید دارند، اثری مانند آن بیاورند. این رویکرد در آثاری مانند «اعجاز القرآن» ابوبکر باقلانی (م. ۴۰۳) و «دلایل الاعجاز» عبدالقاهر جرجانی (م. ۴۷۱) نمایان است. شایان ذکر است باقلانی و جرجانی هر دو بر آن اند که نشان دهند قرآن کلام خدا و تقلیدناپذیر است و از آنجا که هیچ بشری نمی تواند چیزی مانند قرآن یا بخشی از آن بیاورد، بنابراین قرآن معجزه است. در این مقام قرآن دلیل اصالت و صحت نبوت حضرت محمد ﷺ و در نتیجه دین اسلام است. چنین آثاری اساساً در صدد بررسی جنبه های ادبی قرآن از منظری مستقل نیستند.

اثر سید قطب (تصویر هنری قرآن) را می توان یکی از مصادیق مهم بررسی ادبی و هنری قرآن تلقی نمود. در سال های اخیر جنبه های ادبی قرآن بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. یکی از آثار برجسته در این رابطه کتاب «ساختارهای ادبی مضامین دینی در قرآن» با گردآوری و ویراستاری عیسی بلاطه است. وی در مقدمه کتاب خود می نویسد:

ساختارهای ادبی، عناصر گوناگون و متعددی را می‌گیرد از قبیل زبان، واژه‌شناسی، صرف، نحو، وزن و آهنگ، بلاغت، تألیف و سبک، مسانل مربوط به لحن، آوا، گفتارشناسی، تصویرپردازی، نمادپردازی، گونه ادبی، ارتباطات درون متنی، صورت‌ها یا شکل‌های مشابه درون متنی و ویژگی‌های ادبی دیگر را می‌توان اشاره نمود که در یک بستر فرهنگی و معرفت‌شناسی تاریخ گرد آمده‌اند. (بلاطه، ۲۰۰۰م، مقدمه کتاب) نگارنده مقاله پیش روی، بر آن است که به توصیف و تحلیل مهم‌ترین مؤلفه‌های زیبایی در تعبیر قرآنی بپردازد.

۱. مهمترین ویژگی‌های ادبی قرآن

قرآن کریم دارای گنجینه‌ای غنی و پر بار از ویژگی‌های ادبی است که از مشهورترین آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره نمود: واژه‌های منفرد، تصویرپردازی (تشبیهات، تمثیلات، استعارات) لفّ و نشر مترتب و مشوش و بازگشت، نشاندن عام به خای خاص، استفاده از یک فعل در دو معنا، تغییر و ترتیب قابل پیش‌بینی آیه و کنایه.

۱.۱. واژه‌های منفرد

بررسی دقیق نشان می‌دهد که واژه‌های منفرد به کار رفته در بسیاری از آیات قرآن اهمیت ویژه‌ای در آن سیاق خاص خود دارد. از باب نمونه می‌توان به داستان یونس عَلَيْهِ السَّلَام اشاره کرد. هنگامی که یونس مطمئن شد مردم نینوا هرگز ایمان نمی‌آورند، تصمیم گرفت شهر را ترک کند. در این باره در آیه ۱۴۰ سوره صافات می‌خوانیم: «إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ»؛ به خاطر بیاور زمانی را که به سوی کشتی مملو (از جمعیت و بار) فرار کرد.

واژه‌ای که برای توضیح رفتن او به کار رفته فعل «أَبَقَ» است که در زبان عربی معمولاً برای برده فراری استفاده می‌شود. اگر چه یونس برده نیست، اما قطعاً بنده

کسی است (بنده خدا) از آنجا که یونس تحت فرمان خدا بوده نباید به طور مستقل تصمیم می‌گرفت که وظیفه پیامبری را رها سازد، بلکه باید منتظر فرمان الهی می‌ماند. بدین ترتیب استفاده از واژه «أَبَقَ» برای یونس رفتن او را از یک عمل ساده فیزیکی به عملی آکنده از اشارات معنوی تلویحی تبدیل می‌کند. علامه طباطبایی رحمته الله علیه در این باره می‌نویسد:

یونس هر چند در این عمل خود خدا را نافرمانی نکرد و قبلاً هم خدا او را از چنین کاری نهی نکرده بود، ولی این عمل شباهتی تام به فرار یک خدمتگزار از خدمت مولی داشت و به همین جهت خداوند او را از کید این عمل بگرفت. (طباطبایی: ۱۳۶۳)

۱. ۱. کاربرد واژه «یثرب» در آیه سیزدهم سوره احزاب

«وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا...»؛ و نیز به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آن‌ها گفتند: ای اهل یثرب (مردم مدینه) اینجا جای توقف شما نیست. به خانه‌های خود بازگردید....

شهر مدینه که تقریباً همواره در قرآن بدین نام یاد می‌شود، تنها یک بار (در آیه ۱۳ سوره احزاب) با نام پیش از هجرت یعنی «یثرب» نامیده شده است. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که در این آیه ندای «ای مردم یثرب» را کسانی به کار می‌برند که صفوف مسلمانان را در زمانی حساس و بحرانی ترک کردند. به این امید که اسلام به زودی از میان می‌رود و مدینه به وضعیت شرک‌آلود قبلی و نام پیش از اسلام خود (یثرب) برده می‌شود. بنابراین کاربرد واژه «یثرب» در آیه یاد شده طرز تفکر گروهی خاص را در برهه‌ای حساس از تاریخ صدر اسلام به وضوح ترسیم می‌کند. این شهر نام‌های متعددی دارد. سید مرتضی علاوه بر دو نام یثرب و مدینه، یازده نام دیگر برای این شهر ذکر کرده است. از جمله طیه، طابه، سکینه، محبوبه، مرحومه،

و مقاصمه؛ البته بعضی یثرب را نام زمین این شهر می‌نامند. (طبرسی، بی تا: ۸ / ۳۴۶)

در پاره‌ای از روایات آمده است که پیامبر ﷺ این شهر را یثرب نامید؛ شاید به این جهت که یثرب در اصل از ماده «ثرب» به معنی ملامت کردن است. به هر حال اینکه منافقان اهل مدینه را با عنوان «یا اهل یثرب» خطاب کردند شاید به خاطر این بوده که می‌دانستند آن حضرت از این نام متنفر است و یا می‌خواهند عدم رسمیت اسلام و عنوان «مدینه الرسول» را اعلام دارند و یا آن‌ها را به دوران جاهلیت توجه دهند. (مکارم، ۱۳۷۲: ۱۷/۲۲۹)

۱. ۱. ۲. «عصا» و «منساة»

در قرآن کاربرد دو واژه‌ای که برای یک شیء یا پدیده استفاده می‌شود ظاهراً تابع سیاق و روابط درون متنی است. واژه «عصاة» که واژه‌ای عام برای چوب دستی است، اشاره به عصای موسی به کار می‌رود. مثلاً در آیه ۶۰ سوره بقره آمده است: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ...»؛ و زمانی را که موسی برای قوم خویش طلب آب کرد به او دستور دادیم عصای خود را بر سنگ مخصوص بزن، ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید.

اما واژه‌ای که برای اشاره به چوب دستی سالخوردگان به کار می‌رود «منساة» است و همین «منساة» است که سلیمان درست پیش از مرگ بر آن تکیه کرد: «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَاتِهِ»؛ هنگامی که مرگ را بر سلیمان مقرر داشتیم کسی آن‌ها را از مرگ وی آگاه نساخت، مگر جنبنده زمینی (موریانه) که چوب دستی او را می‌خورد. (سبأ: ۱۴)

کاربرد این واژه بی‌هیچ قرینه دیگری در متن نشان دهنده پیری سلیمان هنگام مرگ است. واژه «منساة» از ماده «نسا» بر وزن «نسخ» و نسی بر وزن «نصیب» به معنای

تأخیر است و از آنجا که به وسیله عصا اشیایی را به عقب می‌رانند و دور می‌کنند کلمه «منساته» بر آن اطلاق شده است. (یعنی عقب رانی)

برخی از مفسران گفته‌اند این واژه از واژه‌های اهل یمن بوده و از آنجا که سلیمان بر این منطقه حکومت داشت قرآن در مورد او به کار برده است. (راغب اصفهانی، ۱۳۹۲: ۵۱۱)

۱. ۱. ۳. ضیاء و نور

در آیه پنجم از سوره یونس واژه «ضیاء» که به معنای روشنایی و همچنین گرم است برای خورشید به کار می‌رود، اما «نور» که لفظی عام‌تر است برای روشنایی ماه استفاده می‌شود. «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا»؛ او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد.

در اینکه میان «ضیاء» و «نور» چه تفاوتی است، مفسران گفتگوی فراوان دارند. بعضی هر دو را مترادف دانسته‌اند. بعضی گفته‌اند:

«ضیاء» که در مورد نور خورشید در این آیه به کار رفته همان نور قوی است، ولی «نور» مفهوم اعمی دارد و ذاتی و عرضی هر دو را شامل می‌شود. بنابراین تفاوت تعبیر در آیه فوق اشاره به این نکته است که خداوند خورشید را منبع جوشش نور قرار داد درحالی که نور ماه جنبه اکتسابی دارد و از خورشید سرچشمه می‌گیرد. این تفاوت با توجه به پاره‌ای از آیات قرآن صحیح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا در آیه ۱۶ سوره نوح می‌خوانیم: «وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا» و در آیه ۶۱ سوره فرقان می‌خوانیم: «وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا». با توجه به اینکه «سراج» (چراغ) نور از خودش پخش می‌کند و منبع و سرچشمه نور است و خورشید در دو آیه فوق تشبیه به سراج شده است، روشن می‌شود که در آیات مورد بحث نیز این تفاوت بسیار متناسب است. (مکارم، ۱۳۵۸: ۲۲۶/۸)

۱. ۱. ۴. واژه‌های «رأى»، «نظر» و «أبصر»

قرآن گاه برای یک معنای اساسی از چند واژه استفاده می‌کند، اما این واژگان تفاوت‌های ظریفی با هم دارند. یکی از جالب‌ترین نمونه‌ها در آیه ۱۹۸ سوره اعراف در توصیف بت‌ها به کار رفته است که ماهرانه ساخته شده‌اند و کاملاً واقعی به نظر می‌رسند. در این آیه سه واژه برای فعل «دیدن» به کار می‌رود: «و تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يَبْصُرُونَ»؛ «و آن‌ها را می‌بینی (که با چشم‌های مصنوعی‌شان) به تو نگاه می‌کنند؛ اما در حقیقت نمی‌بینند».

بررسی دقیق و تفصیلی رابطه بسیار پیچیده این سه واژه (رأى، نظر، ابصر) در اینجا امکان‌پذیر نیست.

۱. ۱. ۵. واژه «مصر»

در آیه ۶۱ سوره بقره واژه «مصر» که هم به معنای شهر و هم به معنای کشور است نکته جالبی در بردارد. «قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ؛ موسی گفت آیا غذای پست‌تر انتخاب می‌نمایید (اکنون که چنین است از این بیابان) وارد شهر شوید، زیرا هر چه خواستید در آنجا هست».

موسی که از تقاضای قوم آواره بنی اسرائیل برای غذای خوب که در مصر به آن عادت داشتند، ناراحت است، می‌گوید: «پس به مصر فرود آید که آنچه خواسته‌اید برای تان مهیاست». «مصر» به عنوان یک اسم نکره به معنای شهر، اما به عنوان یک اسم معرفه نام کشور مصر است. کاربرد واژه «مصر» در این آیه میان غذای ساده‌ای که بنی اسرائیل در حالت آزادی و رهایی به هنگام زندگی در بیابان می‌خوردند با غذای خوشمزه‌تری که در حالت بندگی می‌خورند، تقابل ایجاد می‌کند و بدین ترتیب تقاضای بنی اسرائیل در سیاقی سیاسی، اخلاقی قرار می‌گیرد.

۲.۱. تصویر پردازی

استفاده مکرر از تشبیه، تمثیل و استعاره در قرآن شاهدهی بر تمایل قرآن به تصویرپردازی زنده و روشن است.

۱.۲.۱. تشبیه

آیه ۳۵ سوره نور نمونه‌ای عالی است که می‌فرماید خدا نور آسمان‌ها و زمین است؛ آن‌گاه در قالب تشبیه به ذکر جزئیات آن نور می‌پردازد: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ».

قرآن برای شناسایی ذات حق تعالی تشبیه به نور کرده که جهان‌تاب و فراگیر است و درخشش و نمود هر چیز به وسیله آن می‌باشد. همین اندازه تشبیه برای شناسایی ذات حق تعالی و جایگاه او در جهان هستی برای عامه مردم کفایت می‌کند و آنان را قانع می‌سازد، ولی در عین حال، این تشبیه آن‌قدر دقیق و روشن‌گر ذات حق تعالی است که در راستای تشبیه غیر محسوس به محسوسات، شیواترین و دقیق‌ترین تشبیه به شمار می‌رود. تشبیهی که نمایانگر تمام‌عیار و ویژگی‌های ذات پروردگار می‌باشد. ذات حق، واجب الوجود و وجود ذاتی و از حقیقت ذات او برخاسته است و هستی همه موجودات از اوست؛ «مفهومه من اعرف الاشیاء و کنهه فی غایة الخفاء».

در عالم محسوس اگر خواسته باشیم چیزی را بیابیم که عین این ویژگی‌ها را دارا باشد، جز نور، نمی‌توان مثالی آورد. پرتو آن سراسر محسوسات را فراگرفته و همه اشیاء را نمود داده و نمود هر چیز به نور است، ولی نمود نور، ذاتی و از خود آن می‌باشد. کنه و حقیقت نور ناشناخته است، ولی درخشش و آثار وجودی آن بر همه آشکار و پیداست. هر حکیم فرزانه‌ای اگر خواسته باشد برای شناساندن ذات حق مثالی بیاورد، از این تشبیه قرآنی بهتر نخواهد آورد. (معرفت، ۱۳۷۸: ۳۶۱)

۱.۲.۲. تمثیل

تمثیل‌های قرآن معمولاً نمایان‌گر دیدگاه‌های اساسی قرآن است. گونه‌های متنوعی از این تمثیل‌ها وجود دارد که اغلب با عبارتی مانند «مَثَلِ (فلان شخص) این است...» مشخص می‌شوند. از جمله به آیات ۱۷ و ۱۸ سوره بقره می‌توان اشاره کرد که رفتار کسانی را توصیف می‌کند که هدایتی را که انتظارش را می‌کشیدند بر آن‌ها عرضه می‌شود، از پذیرش آن سر باز می‌زنند و از قضا فرصتی را که منتظرش بودند از دست می‌دهند. «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ. صُمُّ بَكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ؛ منافقان همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کنند) ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن ساخت خداوند (طوفانی می‌فرستد و) آن را خاموش می‌کند و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند آن‌ها را رها می‌سازد. آن‌ها کر، گنگ و کورند. بنابراین از راه خطا باز نمی‌گردند».

آری! حال منافق همین است، ابتدا اظهار ایمان می‌کند و از بعضی منافع استفاده می‌نماید. با مؤمنان در ارث و ازدواج و امثال آن شرکت می‌جوید تا موقعی که مرگ او فرا می‌رسد و آن هنگام که وقت استفاده کامل از ایمان را از دل او بیرون ساخته و عمل او را باطل می‌گرداند و او را در حیرت‌زایی رها می‌سازد و در میان دو ظلمت؛ ظلمت اصلی و ظلمتی که با اعمال خود آن را فراهم ساخته، فرو می‌رود. (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱/۶۷)

۱.۲.۳. استعاره

استعاره‌های قرآن مانند تشبیهات آن از تصویرهایی استفاده می‌کند که برای عرب‌ها آشناست، اما در قرآن معانی جدیدی می‌یابد. در آیه ۱۸۷ سوره بقره می‌خوانیم: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ؛ آمیزش جنسی با همسران‌تان در شب روزه داری حلال گردید. آن‌ها لباس شما

هستند و شما لباس آن‌ها». در این آیه زن و شوهر «جامه» یکدیگر نامیده می‌شوند. این تعبیر از یک سو به گونه تلویحی اشاره می‌کند که ازدواج باعث حفظ پاکدامنی است و از سوی دیگر به همسران یادآور می‌شود که به یکدیگر وفادار باقی بمانند. ابن اثیر می‌نویسد:

این از ظریف‌ترین تشبیهات استعاره‌ای به شمار می‌رود. همان‌گونه که لباس زینتی برای انسان است و عورت و نادیدنی‌های اندام او را می‌پوشاند و از گزند سرما و گرما او را نگاه می‌دارد، همین گونه همسر، زینت‌بخش حیات و پوشش زشتی‌هاست و از لغزش‌ها و فروافتادن در چرکی‌ها او را نگاه می‌دارد. پس چه زیبا تشبیه و شیوا تعبیری است. (ابن اثیر، ۱۳۷۹: ۲/ ۱۳۵-۱۳۳)

۱.۳.۱. لف و نشر مترتب و مشوش و بازگشت

انواع گوناگون تأکید از طریق لف و نشر شکل می‌گیرد.

۱.۳.۱. ۱. لف و نشر مترتب

در آیه ۲۴ سوره هود؛ آنان که کورند و آنان که ناشنوا/ آنان که بصیرت دارند و آنان که می‌شنوند: «مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَمْ فَلَا تَذَكَّرُونَ؛ حال این دو گروه (مؤمنان و کافران) حال نابینا و کر و بینا و شنواست. آیا این دو همانند یکدیگرند؟ آیا فکر نمی‌کنید؟»

و مانند آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ سوره طه: «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى. وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى؛ (اما در بهشت راحت هستی) در آن گرسنه نمی‌شوی و برهنه نخواهی شد و در آن تشنه نمی‌شوی و حرارت آفتاب آزارت نمی‌دهد».

۱.۳.۲. لف و نشر مشوش

علاوه بر این تأکید از طریق تغییر در ساختار نظیرهای متناظر یا به عبارت دیگر لف و نشر مشوش صورت می‌گیرد، مانند آیه ۵۸ سوره غافر؛ آنان که نابیناوند و آنان که بصیرند/ آنان که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام می‌دهند و بدکاران: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ؛ هرگز نابینا و بینا مساوی نیستند، هم‌چنین کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند با بدکاران یکسان نخواهند بود؛ اما کمتر متذکر می‌شوید».

برخی از این ترتیب‌ها نسبتاً دشوار و پیچیده است، مانند آیات ۱۹-۲۳ سوره فاطر که ساختار نظیرهای متناظر و نامتناظر در آن به هم آمیخته است: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ، وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ، وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحُرُورُ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ؛ نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند و نه ظلمت‌ها و روشنائی، و نه سایه (آرام‌بخش) و باد داغ و سوزان و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند. خداوند پیام خود را به گوش هر کسی بخواهد، می‌رساند و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آن‌ها که در قبرها خفته‌اند برسانی!».

نکته مهم:

از جمله نکاتی که قابل ملاحظه است اینکه جمع بودن «ظلمات» و مفرد بودن «نور» به خاطر آن است که ظلمت، یعنی کفر شعب فراوانی دارد، اما حقیقت ایمان و توحید یکی بیش نیست، اما ظلمت کفر همچون خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه هزاران خط انحرافی وجود دارد و نیز تقدیم جنبه‌های منفی در دو مثال اول اشاره به آغاز اسلام است که مردم از نابینایی جاهلیت و ظلمات شرک به روشنائی و بینایی اسلام هدایت یافتند. و اما دو مثال دیگر اشاره به مراحل دیگر است که اسلام ریشه‌های خود را در سرزمین

دل‌ها محکم کرده بود و جنبه‌های اثباتی خود را در جامعه گسترده ساخت، اما از این‌ها که بگذریم اصولاً تنوع در بیان، روح و طراوت خاصی به سخن می‌دهد و آن را دلنشین و زیبا و جالب می‌سازد. (مکارم، ۱۳۷۲: ۱۸/۲۳۶)

در سوره یوسف نیز طرح داستان بر اساس لف و نشر مشوش شکل می‌گیرد. در بخش نخست سوره مجموعه‌ای از اضطراب‌ها و نگرانی‌ها پدید می‌آید که بعداً به ترتیب معکوس در نیمه دوم حل می‌شود. یکی از راه‌های تأکید بازگشت به موضوعی است که کلام با آن آغاز شده است که از این طریق از یک سو بر اهمیت موضوع تکرار شده و از سوی دیگر بر پیوند وثیق مفاهیم بیان شده میان دو عبارت مکرر تأکید می‌شود. (میرمستنصر، ۱۹۸۶م: ۱۵-۱)

۱. ۴. نشاندن عام بر جای خاص

آیه ۵۱ سوره بقره همه بنی اسرائیل را به گوساله‌پرستی متهم می‌کند در حالی که تنها برخی از آن‌ها این کار را کرده بودند. نشاندن عام به جای خاص بر اهمیت مسئولیت جمعی تأکید می‌کند؛ «وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ؛ (و به خاطر بیاورید) هنگامی را که با موسی شب وعده گذاردیم سپس شما گوساله را (معبود خود) انتخاب کردید در حالیکه با این کار (به خود) ستم می‌کردید».

۱. ۵. استفاده از یک فعل در دو معنا

آیه ۱۰۲ سوره نساء می‌ماید: «وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يَصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ».

وقتی که تو ای پیغمبر در بین آنانی و برایشان نماز می‌خوانی باید یک عده از آنان با تو بایستند و با خود اسلحه داشته باشند و هنگامی که سجده کردند باید پشت

سرشان باشند و آن عده دیگر که نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو نماز بخوانند و احتیاط دارند و اسلحه بردارند....

در این آیه خداوند به مسلمانان در حال نبرد دستور می‌دهد که حالت دفاعی (حذر) و سلاح‌های‌شان (اسلحه) را برگیرند. فعل «اخذ» (برگرفتن) در اصل برای «سلاح» به کار می‌رود و کاربرد آن برای «حالت دفاعی» از باب مجاز است. استفاده از یک فعل در دو معنا نشان دهنده این است که بهترین راه برای حفظ حالت دفاعی در جنگ آماده نگاه داشتن سلاح است.

علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌نویسد:

اینکه خداوند کلمه طایفه را از یک طرف به لفظ «آخری» که مؤنث است وصف آورده و از طرف دیگر ضمیر جمع مذکر به این کلمه برگردانده از آن جهت است که هم رعایت جنبه لفظی شده باشد (که مؤنث است) و هم رعایت جنبه معنا که مراد از طایفه (جماعت مردان‌اند) و جمله «ولیاخذوا حذرهم و اسلحتهم» یک نوع استعاره لطیف دارد. «حذر» یعنی احتیاط نظیر سلاح، آلت دفاع به شمار آمده است و همان کلمه «اخذ» که به «اسلحه» نسبت داده شده عیناً به «حذر» هم نسبت داده شده است. (طباطبایی، همان: ۱۰۱/۵)

۱.۶. تغییر ترتیب قابل پیش‌بینی آیه

در آیات ۸۹ و ۹۰ سوره انبیاء می‌خوانیم: «وَزَكْرِيَا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ...».

و زکریا را (یادآور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد) پروردگار من! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن) و تو بهترین وارثانی. ما دعای او را مستجاب کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را برای او اصلاح کردیم....

بنابراین خداوند دعای زکریا برای پسردار شدن را اجابت کرد، اگر چه خودش پیر و همسرش نازا بود. «پس او را اجابت کردیم، همسرش را برای او بارور ساختیم و این گونه یحیی را به او عطا کردیم». دعای زکریا بدون هیچ تأخیری مستجاب شد، به گونه‌ای که حتی روا نبود که این جزئیات که «همسرش را برای او بارور ساختیم» در میان دعا و استجاب آن فاصله اندازد.

۱.۷. کنایه

«کنایه» در لغت به معنای پوشیده سخن گفتن است. گفتن لفظی یا سخنی که بر غیر معنای اصلی خودش به معنا و مدلول دیگری دلالت کند. مثل «کاسه سیاه» یا «سیه کاسه» به معنای بخیل یا خسیس. (عمید، ۱۳۷۸: ۳/۱۹۹۸) و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنای نزدیک و دور است. این دو معنا لازم و ملزوم یکدیگرند. گوینده، سخن را به گونه‌ای بیان می‌کند که ذهن خواننده به کمک معنای صریح و روشن پی به معنای دور آن می‌برد. (سعیدی روشن، ۱۳۷۷: ۱۱۰)

۱.۷.۱. مس، لمس و مباشرت

در قرآن کریم در مورد آمیزش جنسی از تعبیرات کنایی هم چون مس، لمس و مباشرت استفاده شده است. در آیه ۴۳ سوره نساء می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَايِبِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا».

و اگر مریض بودید یا در سفر یا از غایب برگشتید و یا با زنان نزدیکی نمودید و آب نیافتید پس با خاک پاک تيمم کنید....

عفت بیان قرآن در این آیه همانند بسیاری از آیات دیگر کاملاً مشهود است، زیرا هنگامی که می‌خواهد از قضای حاجت سخن بگوید، تعبیری را انتخاب

می‌کند که هم مطلب را بفهماند و هم واژه صریح و نامناسبی به کار نبرده باشد و می‌گوید: «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ». غایط در اصل به معنای زمین گودی است که انسان را از انظار دور می‌دارد و افراد بیابانگرد و مسافر در آن زمان برای حاجت آن‌جا می‌رفتند تا از دیدگان مردم دو باشند. بنابراین معنای جمله چنین می‌شود: اگر یکی از شما از مکان گودی آمده باشد که روی هم رفته کنایه از قضای حاجت است و جالب اینکه به جای واژه «شما» واژه «یکی از شما» به کار رفته است تا عفت بیان آن بیشتر باشد. همچنین آنجا که از آمیزش جنسی سخن می‌گوید با تعبیر «أَوْ لَا مَسْتُمُ النَّسَاءِ» که به معنای «یا با زنان تماس گرفته باشید...» مطلب را می‌فهماند. واژه «لمس» نیز کنایه زیبایی از آمیزش جنسی است. (مکارم، ۱۳۵۳: ۳/۳۹۹)

۱. ۲. ۷. مرادده

نمونه دیگر کنایه‌گویی را در سوره یوسف آیه ۳۲ مشاهده می‌کنیم؛ «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ».

۱۹

گفت: این همان است که درباره او ملامت کرده‌اید. من از او کام خواستم و خویشنداری کرد. اگر آنچه به آن فرمان می‌دهم انجام ندهد به طور قطع زندانی و خوار می‌گردد.

جریان زلیخا و دنبال کردن یوسف را از تعبیر عفت‌مند مرادده و رفت و آمد استمداد شده و حتی زیبایی یوسف به وصف، شرح نشده، بلکه به سرعت و کنایه از این جریان عبور شده است. در مجمع البحرین آمده است که «مرادده» به معنای مطالبه چیزی است که به رفق و مدارا و نرمی تا کاری که در نظر است، به آن عمل شود. (طریحی، ۱۳۶۷: ۱/۳۴۸)

۱.۷.۳. خوردن گوشت مرده

در آیه ۱۲ سوره حجرات از غیبت کردن به خوردن گوشت مرده تعبیر شده و کلمه دوست داشتن هم به کنار آن نهاده شده که نهایت کراهت را می‌رساند؛ «أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ...».

آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید.

آری! آبروی برادر مسلمان هم چون گوشت تن اوست و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی هم چون خوردن گوشت تن اوست و تعبیر به مرده به خاطر آن است که «غیبت» در غیاب افراد صورت می‌گیرد که همچون مردگان قادر به دفاع از خویشان نیستند. آری! این تشبیه بیانگر زشتی فوق‌العاده غیبت و گناه عظیم آن است. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الغیبة اسرع فی دین الرجال المسلم من الأكلة فی جوفه؛ تأثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریع‌تر است». (کلینی، ۱۳۴۸: ۲/ باب الغیبة، ح ۱)

این تشبیه نشان می‌دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می‌خورد و متلاشی می‌کند، به سرعت ایمان انسان را برباد می‌دهد. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «من روی علی مؤمن رواة یزید شینه و هدم مروته لیسقط من امین الناس اخرجہ الله من ولایته الی ولایة الشیطان فلا یقبله الشیطان». (حرعاملی، ۱۳۶۷: ۸/ ۶۰۸)

کسی که به منظور عیب‌جویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیاندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده به سوی ولایت شیطان می‌فرستد و اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد. تمام این تأکیدات و عبارات تکان‌دهنده بخاطر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است.

۱. ۷. ۴. استواء بر عرش کنایه از استیلاء بر عرش تدبیر

در آیه پنجم سوره طه این گونه آمده است: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى». استواء بر عرش کنایه از ملک یا «قدرت» یا «ربوبیت» می باشد. می توان گفت که مقصود سلطه و استیلاء بر عرش تدبیر است. «عرش» کنایه از علم تدبیر جهان می باشد کما اینکه «کرسی» کنایه از سلطه و فراگیری سلطنت و حکومت پروردگار است. استیلاء بر عرش تدبیر همان «استواء علی العرش» است. این معنا هیچ گاه موجب شبهه نبوده است تا ارباب جدل آن را به ظاهر لفظی گرفته و به معنای تکیه زدن بر تخت سلطنت پنداشته و لازمه آن را جسمیت در ساحت مقدس الهی دانسته اند. ابن بطوطه در سفرنامه خویش آورده است:

وارد مسجد دمشق شدم. ابن تیمیه را بالای منبر دیدم. سخن از جسمیت خدا می گفت و از نشستن خدا بر تخت سلطنت حکایت ها می یافت. آن گاه گفت: خداوند از عرش خود نزول اجلال می فرماید مانند من که از منبر فرود می آیم. آن گاه بلند شده چند پایه فرود آمد که غوغا بلند شد. (ابن بطوطه، ۱۳۷۷: ۱/ ۵۷) در صورتی که این گونه استعمال در متعارف عرب همان معنای استیلاء را می دهد. (معرفت، ۱۳۷۸: ۲۸۱)

۱. ۷. ۵. «کشف ساق» کنایه از شدت و وخامت امر

در آیه ۴۲ سوره قلم می خوانیم: «يَوْمَ يَكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ».

به خاطر بیاورید روزی را که ساق پا از وحشت برهنه می گردد و دعوت بر سجود می شوند اما قادر بر آن نیستند. آری! در آن روز همگان به سجده و خضوع در برابر پروردگار دعوت می شوند. مؤمنان به سجده می افتند، ولی مجرمان قدرت سجده را ندارند، زیرا روحیات زشتی که در دنیا در وجود آن ها راسخ شده بود و در آن روز بروز می کند، مانع می شود که در برابر ذات پاک خدا کمر خم کنند.

در حدیثی می‌خوانیم: «در قیامت حجابی از نور الهی برداشته می‌شود و مؤمنان به خاطر عظمت آن به سجده می‌افتند، ولی پشت منافقان آن چنان خشک می‌شود که قدرت بر سجده را ندارند». (حویزی، ۱۳۸۳: ۵/ ۳۹۵)

استعمال لفظ «ساق» در متعارف عرب کنایه از شدت و وخامت امر است. چنان که گفته‌اند: «وقامت الحرب علی ساق»؛ جنگ بر پا ایستاد به معنای شدت گرفت. کشف ساق کنایه از آمادگی کامل برای انجام کار است. یعنی دامن به کمر زدن، زیرا لازمه آن کشف ساق پاست. این آیه طبق استعمال متعارف بر آن دلالت دارد که روز قیامت اوضاع شدت یافته و رو به وخامت می‌گذارد و کفار در حالت سختی قرار می‌گیرند. چنان‌که زمخشری در «کشاف» گفته است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴/ ۵۹۴-۵۹۲) ولی اشاعره و اهل تجسیم آن را به ظاهر گرفته و گفته‌اند: مقصود ساق پای خداست که در آن روز برهنه شود و کفار مأمور به سجده گردند و نتوانند. (معرفت، ۱۳۹۶: ۳/ ۱۵۲-۱۴۴)

۱. ۷. ۶. باز بودن دست خدا کنایه از وجود غنای الهی

در آیه ۶۴ سوره مائده می‌خوانیم: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ؛ بلکه دو دست خدا باز است».

علامه طباطبایی ذیل آیه یاد شده، می‌نویسد:

جمله «یداه مَبْسُوطَتَانِ» جمله‌ای است معروف و شایع که کنایه است از داشتن قدرت. در اینجا پرسشی مطرح می‌شود و آن اینکه یهود گفته بود دست خدا بسته است و «ید» را مفرد ذکر کرده بود. با این حال چرا خداوند متعال در پاسخ آن‌ها فرمود: «یداه» و ید را به صورت تشبیه ذکر فرمود؟ پاسخ این است که اصولاً در ادبیات عرب، دست کنایه از قدرت و دو دست کنایه از کمال قدرت است و از همین جهت خداوند به صورت تشبیه آورد تا به کمال قدرت خود اشاره کرده باشد؛ کما اینکه در آیه ۷۵ سوره مبارکه «ص» که

فرموده است: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»، نیز برای افاده همین معنا به صورت تثنیه آورد.

عرب هم وقتی می‌خواهد در سلب قدرت از کسی مبالغه کند و بگوید فلانی به هیچ وجه قدرت بر آن عمل و حق مداخله در آن را ندارد، می‌گوید: «ولایدین بماله»، یعنی فلانی هیچ‌گونه اختیاری در آن کار ندارد. بسیاری از علمای لغت برای کلمه «ید» معانی زیادی غیر از «دست» ذکر کرده‌اند، ولی باید دانست که این کلمه دارای چند معنا نیست، بلکه تنها به معنای دست است و در سایر معانی به طور استعاره به کار می‌رود. زیرا آن معانی اموری هستند که از شئون مربوط به «دست» می‌باشند. مانند انفاق و سخاوت که از جهت بسط منتسب به دست شده‌اند و مانند ملک و سلطنت که از جهت قدرت بر تصرف و وضع و رفع به آن منتسب هستند. (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۲۰/۶۰)

۱.۷.۷. گم شدن ظاهری کنایه از گمراهی معنوی

در داستان صاحبان باغ یا «اصحاب الجنة» (قلم: ۳۳-۱۷) صاحبان ثروت اما بخیل باغ پس از آنکه باغ‌شان را نابود شده دیدند، فکر کردند باغ شخص دیگری شده‌اند، از این رو فریاد برآوردند: «انا لضالون»؛ «قطعاً ما راه را گم کرده‌ایم». اما آن‌ها درک نکردند که آنان راه گم کرده‌اند، نه به معنای لغوی، بلکه به معنای کنایی، اخلاقی. سرانجام هنگامی که متوجه شدند این همان باغ خودشان است که بدان وارد شده‌اند، گفتند ما «محروم» هستیم. (محرومون، قلم: ۲۷) یعنی همه محصول‌مان را از دست داده‌ایم؛ و متوجه نبودند که در حقیقت از رحمت خدا در این دنیا و سرای دیگر محروم شده‌اند. این جمله اضراب یا اعراض از جمله سابق است؛ یعنی نه تنها گمراهیم، بلکه از رزق هم محروم شدیم. (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۳۰/۶۰)

نتیجه:

واژه‌های منفرد، تصویرپردازی، لف و نشر مرتب و مشوش و بازگشت، نشانند عام به جای خاص، استفاده از یک فعل در دو معنا، تغییر ترتیب قابل پیش‌بینی آیه و انواع کنایه‌گویی‌ها از مهم‌ترین مصادیق مؤلفه‌های زیبایی در تعبیر قرآنی تلقی می‌شود. واژه‌های منفرد به کار رفته در بسیاری از آیات قرآن اهمیت ویژه‌ای در سیاق خاص آیه دارد. استفاده مکرر از زیباترین تشبیهات، تمثیلات و استعارات در آیات مختلف، شاهدی بر رویکرد قرآن به تصویرپردازی زنده و روشن است که انواع گوناگون تأکید از طریق لف و نشر مرتب و مشوش شکل گرفته است که نمونه‌های آن در آیه ۱۴ سوره هود، آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ سوره طه، آیه ۵۸ سوره غافر، آیات ۲۲-۱۹ سوره فاطر و بخش نخست سوره یوسف قابل مشاهده است.

در قرآن کریم مصادیق بسیار شیوا و ارزشمندی از کنایه‌گویی (تعریضات قرآنی) به کار رفته است. از باب نمونه در مورد آمیزش جنسی از تعبیرات کنایی همچون «مس»، «لمس» و «مباشرت» استفاده شده است. از غیبت کردن به خوردن گوشت مرده تعبیر شده و در آیه «یوم یکشف عن ساق»، کشف ساق کنایه از آمادگی کامل برای انجام کار است. در نتیجه ویژگی‌های بی‌نظیر ادبی قرآن، این کتاب آسمانی را سرشار از انواع زیبایی‌های لفظی و معنوی کرده و بر ایمان و علاقه گروندگان بسیار تأثیرگذار بوده است.

منابع:

قرآن کریم

— ابن اثیر (۱۳۹۷)، المثل السائر، قاهره: مطبعة النائر.

- ابن بطوطه (۱۳۷۷)، رحلة، مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۶۷)، وسائل الشیعة، طهران: المكتبة الاسلامیة.
- حویزی (۱۳۸۳)، نور الثقلین، قم: المطبعة العلمیة.
- راغب اصفهانی (۱۳۹۲)، معجم مفردات الفاظ القرآن، [بی‌جا]: مطبعة التقدم العربی.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- سعیدی روشن، محمدباقر (۱۳۷۷)، علوم قرآن، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۳)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- طبرسی، ابوعلی (بی‌تا)، مجمع البیان، تهران: چاپ اسلامیة.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۶۷)، مجمع البحرین، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- عمید، حسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عمید، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- کلینی، محمد (۱۳۴۸)، اصول کافی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.

- معرفت، محمدهادی (۱۳۹۶)، التمهيد في علوم القرآن، قم: انتشارات التمهيد.
- _____ (۱۳۷۸)، علوم قرآنی، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهيد.
- مكارم شیرازی، ناصر (۱۳۵۸)، تفسير نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامية.
- ISSa Boullata Literary structuers of religious meaning in the QURAN, Richmond surrey ۲۰۰۰.
- Mir, The Quranic story of Joseph.plot, themes, and characters, in MW۷۶ (۱۹۸۶)

